



## تحلیل ساختاری اسلوب تهکم در خطبه‌های نهج البلاغه

رسول دهقان‌ضاد<sup>۱\*</sup> و ایمان موسوی مهربانی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۱۰

### چکیده

اسلوب تهکم همواره یکی از متداول‌ترین شیوه‌های ادبی جهت تنبیه و هشجاری مخاطب بوده است. بدین صورت که متکلم جهت توهین، تحقیر و یا تنبیه مخاطب، لفظی را به جای لفظی دیگر می‌آورد؛ مانند زمانی که مدح را به جای ذم و وعده را به جای وعید به کار گیرد. این صنعت بلاغی در هر دو علم معانی و بیان مورد نظر دانشمندان بلاغت بوده است و امام علی(ع) در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه با اهداف مختلف از این صنعت ادبی بهره گرفته‌اند. جستار حاضر می‌کوشد تا ضمن استخراج نمونه‌های مختلف اسلوب تهکم از میان سخنان حضرت، به تحلیل و ارزیابی آن‌ها پرداخته و هر کدام از آنها را در طبقه‌بندی خاص خود قرار دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، بیشترین نمونه‌های تهکم در خطبه‌های نهج البلاغه در حیطه علم معانی می‌گنجد و در قالب جمله‌های خبری که از اغراض ثانویه برخوردار است، نمود دارد و اسلوب تهکم با استمداد از علم بیان، گستره کمتری را به خود اختصاص داده است. همچنین دلیل استفاده حضرت از این ساختار در بیشتر خطبه‌ها، تنبیه و بیداری دوستان و یاران خویش است و فقط در مواردی خاص از این اسلوب جهت تحقیر و توهین استفاده نموده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** اسلوب تهکم، نهج البلاغه، خطبه، علم معانی، علم بیان.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه قم

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه قم

\*: نویسنده مسئول

**۱. مقدمه**

اسلوب‌های تهکم و استهزا در متون نظم و نثر عربی، به ویژه کتاب ارزشمند نهج‌البلاغه که پس از قرآن کریم از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین متون عربی است، به وفور یافت می‌شود. حضرت علی(ع) از این روش بلاغی بهره جسته و در شرایط مختلف، مخاطبان خود را به دلیل و غرضی خاص، مورد تهکم قرار داده‌اند و بی‌گمان کشف اغراض بلاغی کلام امیرمؤمنان، در کشف مقاصد ایشان تأثیر بسزایی خواهد داشت.

**۱-۱. بیان مسئله**

تهکم در واقع به‌گونه‌ای بیانی اطلاق می‌شود که گوینده یا نویسنده به کمک آن، مخاطب خود را با اغراضی از قبیل توییح، تنبیه و یا تحقیر، مورد استهزا و تمسخر قرار می‌دهد. این گونه بیانی می‌تواند در قالب جمله‌های خبری و یا انشایی قرار بگیرد که هر کدام از آنها بررسی خاص خود را می‌طلبد. با نگاهی گذرا به متن نهج‌البلاغه می‌بینیم که امیرالمؤمنین در خطبه‌های خویش بیشتر از نامه‌ها و کلمات قصار از این ساختار استفاده کرده‌اند که این امر مسئله‌ای طبیعی می‌نماید؛ از آن جهت که شرایط ایراد خطبه، متفاوت از بیان سخنان حکمت‌آمیز و یا کتابت نامه‌هایی است که حامل پیام‌هایی صریح است. از این رو پژوهش حاضر می‌کوشد تا ضمن استخراج و تبیین نمونه‌هایی چند از تهکم در این خطبه‌ها، آنها را از لحاظ بلاغی دسته‌بندی کرده و این اسلوب را با توجه به دو علم معانی و بیان، بررسی نماید. شایان ذکر است که روش گردآوری مطالب در این نوشتار به صورت کتابخانه‌ای بوده و از میان ساختارهای مختلف تهکم در خطبه‌های نهج‌البلاغه، مهم‌ترین آنها با روش تحلیلی-توصیفی، مورد تحلیل قرار گرفته است. در ترجمه عبارات برگرفته از نهج‌البلاغه، بیشتر از ترجمه ادبی عبدالمجید معادیخواه از این کتاب بی‌نظیر با عنوان "خورشید بی‌غروب" استفاده شده است، اما در مواردی که در ترجمه ارزشمند ایشان اشتباه یا نقصی به چشم خورده، ترجمه از نگارندگان، ارائه شده و با علامت {م} مشخص شده است.

پژوهش حاضر، بر آن است که به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱- تفاوت سبب با تهکم در چیست؟

۲- ساختار تهکم در خطبه‌های نهج‌البلاغه، بیشتر به چه شکل آمده است؟

۳- دلیل بهره‌گیری حضرت علی(ع) از اسلوب تهکم در این خطبه‌ها چیست؟

**۱-۲. ضرورت پژوهش**

بی‌تردید شناخت ساختارهای متفاوت بلاغی، آدمی را در درک بهتر سخن، یاری می‌رساند. از جمله این ساختارها، آنگونه که گفته شد، ساختار تهکم است. شناخت شیوه‌های مختلف تهکم و دریافت غرض و هدف بهره‌گیری از این ساختار در کتاب گرانسنگ نهج‌البلاغه، درک بهتر و فهم دقیق‌تر از کلام امیر مؤمنان(ع) را به ارمغان خواهد آورد و از این رو بررسی این مقوله، امری ضروری و لازم می‌نماید.

### ۱-۳. پیشینه پژوهشی

با توجه به مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفت، آثار متعدد و فراوانی را یافتیم که کتاب نهج البلاغه را در زمینه‌های مختلف بلاغی مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند که برای نمونه به چند عنوان، اشاره می‌شود. مقاله‌هایی همچون: «بررسی تشبیه از جهت بلاغی در نهج البلاغه»، نشریه بصیرت، شماره ۲۳ و ۲۴، ۱۳۸۰؛ و مقاله «دور التشبیه الدلالي فی نهج البلاغه»، علی مهدی زیتون، نشریه منهای، شماره ۲، ۱۴۱۷ و کتاب‌هایی همانند: «تحلیل ارکان و استعاره‌های پیچیده نهج البلاغه»، تألیف محمد ادیبی مهر، کتاب «جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه»، تألیف محمد خاقانی و کتاب «التشبيه و الاستعارة فی نهج البلاغه» اثر قسی عسکر. اما باید گفت با وجود این که نهج البلاغه در آثار مختلف، از جنبه‌های گوناگون بلاغی مورد بررسی قرار گرفته است، ولی تنها یک مقاله مرتبط با موضوع پیش رو، اخیراً در مجله «آفاق الحضارة الإسلامية» شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۳۷ هـ.ق به چاپ رسیده است. این مقاله با عنوان «تجلیات السخرية و أساليبها فی نهج البلاغه؛ الخطب المائة الأولى نموذجاً» توسط سید مهدی مسبوق و رسول فتحی مظفری به نگارش درآمده است. آن چنان که از عنوان نیز برمی‌آید، مقاله یادشده به زبان عربی نگاشته شده و نگارندگان به موضوع سخریه که اعم از تهکم است، پرداخته‌اند؛ چه آنکه خود در چکیده بیان داشته‌اند که سخریه، نقد، هجو و تهکم را در بر می‌گیرد. ضمن اینکه صد خطبه اول، دایره تحقیق را شامل می‌شود؛ اما مقاله پیش‌رو به طور خاص به موضوع تهکم آن هم در تمام خطبه‌ها، نظر دارد و می‌کوشد پس از شناخت ساختارهای متفاوت تهکم در کلام امیرمؤمنان، غرض از تهکم را بیابد که بی‌تردید در برخی از موارد، غرض، چیزی جز تمسخر و هجو است.

### ۲. مفهوم‌شناسی واژه تهکم

همان‌طور که گذشت جهت کشف معنای تهکم و تفاوت آن با سایر ساختارهای مشابه، همچون استهزا و سب، باید آن را با رویکرد بلاغی (معانی و بیان) مورد بررسی قرار داد؛ اما پیش از آن که به بررسی و تحلیل آن در نهج البلاغه بپردازیم، به تعریف لغوی و اصطلاحی آن و همچنین بیان تفاوت آن با «سب» مبادرت ورزیده، سپس با ذکر مثال به بررسی معنای تهکم در نهج البلاغه - در دو حوزه علم معانی و بیان - می‌پردازیم.

#### ۲-۱. تهکم در لغت

تهکم از ماده «ه ک، م» است و ذیل این واژه در کتاب لغت آمده است: «الهِكْمُ: المتَّحِمُّ عَلَيَّ مَا لَا يَعْنِيهِ الَّذِي يَتَعَرَّضُ لِلنَّاسِ بِشَرِّهِ» که با توجه به تعریف ذکرشده در مورد کلمه «تهکم» می‌توان آن را

این گونه ذکر کرد: «کسی که با بدی خویش بر مردم تعرض کند و یا از آنها عیب‌جویی کرده و ایشان را مسخره نماید» (ابن منظور، ۱۹۹۸: ۱۱۱/۱۵).

## ۲-۲. تهکم در اصطلاح

تهکم عبارت از این است که متکلم به منظور استهزاء و اهانت به مخاطب و مسخره کردن او، بشارت را به جای اعلام خطر و وعد را به جای وعید بیاورد (المصری، ۱۳۶۸: ۳۳۶). در «خزانة الأدب و غایة الأرب» مدح، به جای استهزاء نیز از باب تهکم دانسته شده است (الحموی، ۱۹۸۷: ۲۱۵/۱). همچنین در تعریف تهکم بیان شده است: «تهکم در زبان دانشمندان علم بیان عبارت است از شدت خشم و غضب که برگرفته از عبارت «تهکمت البئر» است. این عبارت یعنی چاه ویران و خاکش متغیر گشت و از حد استقامت خارج شد. از این رو هنگامی که شخص، عصبانی شود و مزاجش تغییر کند، خلاف مقتضی حال برای او فرض و تصور می‌شود و سخنان در جایگاه بشارت او به منظور انذار استعمال می‌گردد» (العلوی، ۲۰۰۷: ۴۶۱)؛ پژوهشگر دیگری تهکم را این‌گونه تعریف کرده است: «تهکم آن است که کسی را تمجید، مدح و ستایش کنند ولی مقصود از آن، کوچک شمردن و تحقیر وی باشد» (رنجبر، ۱۳۸۵: ۶۵). با توجه به تعاریف مذکور، «تهکم» استعمال لفظ در ضد معنی خود و برخلاف مقتضی حال به منظور کوچک شمردن و تحقیر مخاطب و در جهت استهزاء شخص بوده که در قالب ساختارهای متفاوت از جمله استعمال بشارت به جای اعلام خطر، وعد به جای وعید، مدح در معرض استهزاء و غیره بیان می‌شود. لازم به ذکر است که تهکم در تعریف اخیر، در بحث استعاره و تحت عنوان «استعاره تهکمیّه» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## ۲-۳. تفاوت سب و تهکم

شاید این شبهه یا پرسش مطرح باشد که آیا شایسته است که امیرمؤمنان علی(ع) که گروهی از اصحاب خویش را در جنگ صفین به خاطر سب و دشنام شامیان، سرزنش کرده و به ایشان می‌فرماید: «إنی أکره لکم أن تکونوا سبّائین» (خطبه/۲۰۶)؛ خود لب به دشنام گشوده و با زبان توهین با مخاطبان و یا دشمنان خویش، سخن گوید؟ در پاسخ باید گفت، سب و تهکم دو مقوله جدا از یکدیگر بوده و هر کدام بار معنایی خاصی را حمل می‌کند. کتاب‌های لغت در خصوص کلمه (سب) این چنین گفته‌اند: «السبّ: الشتم» (ابن منظور، مدخل سب)؛ «سبّ، یسبُّ، سبّاً: أي شتم، أهانَ بکلامٍ جارحٍ» (نعمة، مدخل سب) آنچه‌ان که مشخص است، سب به معنای دشنام واضح، آشکار، تند و گزنده است. این امر، مذموم و نکوهیده است چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (أنعام/۱۰۸)؛ و آن‌ها را که کفار به جای خدا می‌خوانند (مانند بت‌ها و اجنه) دشنام ندهید که آن‌ها نیز از روی عداوت و نادانی به خدا دشنام دهند. علامه طباطبایی در تفسیر آن می‌گوید: «این آیه

یکی از ادب‌های دینی را خاطر نشان می‌سازد که با رعایت آن، احترام جامعه دینی محفوظ مانده و دست خوش اهانت و ناسزا نمی‌گردد (...). لذا به آنان دستور داده که خدایان مشرکین را ناسزا نگویند چون آنان هم در مقام معارضه به مثل، به ساحت مقدس پروردگار توهین می‌کنند؛ بنابراین خود مؤمنین باعثِ هتک حرمت و جسارت به خداوند شده‌اند» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۴۸۱/۷). از این رو عدم جواز سب، هم طبق سخن خدای متعال و هم بنا بر گفته مولای متقیان (علیه‌السلام)، مشخص و مبرهن است؛ اما در خصوص تهکم در لغت، چنین آمده‌است: «تهکم به: استخفّ قصداً للسخریة، هزاً، سَخَرَ (نعمه، مدخل حکم)، «التهکم: الإستهزاء» (ابن منظور، مدخل حکم؛ فراهیدی، مدخل حکم) که دالّ بر این است که معنای اصلی تهکم، طنز است و ریشخند به قصد تحریک مخاطب و هشدار دادن به آن، حال آنکه غرض اصلی سب، دشنام است و توهین آشکار؛ و این تفاوت اصلی سب و تهکم بوده که صاحب محیط المحيط نیز این چنین، به این مطلب اشاره نموده است: «التهکم ما کان ظاهره حدّاً وباطنه هزلاً» (البستانی، ۲۰۰۹: ۹۴). از سوی دیگر در دشنام و ناسزا گفتن، مخاطب بدان چه نکرده وصف می‌شود و مورد توهین قرار می‌گیرد؛ این در حالی است که در تهکم، مخاطب را بدان چه انجام داده، با قصد تمسخر و سرزنش، وصف می‌کنند و شاید بتوان گفت که حضرت امیر(ع) خود در ادامه نصیحتشان به یاران خویش جواز چنین امری را صادر فرموده، آن جا که می‌گویند: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانِ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ» (خطبه/۲۰۶)؛ که به پیروان دشنام نگوید، بلکه به توصیف اعمال آنان پردازید که این کار اثرگذارتر از دشنام است. آری توصیف اعمال مخاطب و بیان حال و ویژگی‌های وی، از نظر حضرت مجاز شمرده شده و از این رو، جملات تهکمی ایشان به نوعی وصف مخاطب وی است و نه دشنام و توهین بدان؛ و از این وصف است که گاه تحقیر و سرزنش و گاه تحریک مخاطب برمی‌آید و اینجاست که باید گفت: «جمال صورت و کمال معنی به هم مرتبط اند؛ استدلالات آن محکم و منطقی بانفوذ و مؤثر است» (رضایی هفتادری و الباسی، ۱۳۹۴: ۱۳۸).

### ۳. ساختار تهکم در خطبه‌های نهج البلاغه

#### ۳-۱. تهکم در نهج البلاغه با تکیه بر علم معانی

علم معانی حالات مختلف سخن را با هدف ایجاد توافق و هماهنگی با اقتضای حال مخاطب، بیان کرده (الجرجانی، ۱۳۶۰: ۱۵۶) و هر کلامی را به دو دسته جملات خبری و انشائی تقسیم می‌کند. هر کدام از این جملات، اغراض خاص خود را دارند؛ اما اگر جملات خبری و یا انشایی (در هر نوع خود) با اغراض غیر اصلی خود آورده شوند، هدفی ثانوی را در بر خواهند داشت که یکی از این اهداف، تهکم است. برای مثال غرض اصلی و اولیه در جملات خبری، مطلع نمودن مخاطب از چیزی است که از آن، بی‌اطلاع است و بدین خاطر است که بر آن، اصطلاح «خبر» را نام نهاده‌اند؛ اما اگر به مخاطبی که بر وجوب نماز

آگاه است اما آن را به‌جا نمی‌آورد، گفته شود: نماز واجب است، بی‌تردید قصد گوینده، اعلام وجوب نماز به مخاطب نیست، چون مخاطب از این امر، آگاه است بلکه قصد وی، سرزنش مخاطب به خاطر عمل نکردن به این فریضه و تهکم بر اوست. همچنین در جملات انشایی، با اغراض اصلی متفاوتی روبه‌رو هستیم. به عنوان نمونه غرض و هدف اصلی از امر، درخواست عملی از مخاطب بر وجه لزوم و استعلاست. وقتی خداوند به پیامبر خویش می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحِرْ﴾ (کوثر/۲). بی‌تردید امر به اقامه نماز و قربانی کردن از عالی به دانی بوده که استعلاء را می‌رساند و باید انجام شود که همان لزوم را می‌رساند؛ اما وقتی جمله، شکل امری داشته باشد و برای غرضی غیر از غرض مذکور به کار رود بدان غرض ثانویه گویند. برای مثال وقتی می‌گوییم ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (حمد/۶). غرض، نمی‌تواند امر واقعی باشد؛ چرا که خطاب از دانی به عالی بوده و به قصد دعا و خواهش بیان می‌شود نه لزوم و استعلاء. از این رو گاه می‌شود که غرض از امر، تهکم یا استهزاء باشد؛ مانند این آیه شریفه: ﴿كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا﴾ (اسراء/۵۰). پس از این مقدمه کوتاه، تلاش برآنست تا نمونه‌هایی از مهم‌ترین جمله‌های خبری و انشایی در خطبه‌های نهج‌البلاغه که در غرض تهکم و گاه استهزاء به کار رفته است را استخراج کرده و مورد تحلیل قرار دهیم.

### ۳-۱-۱. خبر در غرض ثانوی تهکم در خطبه‌های نهج‌البلاغه

الف) خطبه ۳: «معروف به خطبه ششقیه که درد دل‌های امام از ماجرای ثقیفه است» یکی از مهم‌ترین نمونه‌های عبارات خبری در مفهوم تهکم را می‌توان در خطبه مشهور ششقیه دید. «این خطبه در تمام فراهایش از مسأله خلافت بعد از پیامبر اسلام(ص) سخن می‌گوید و مشکلاتی را که در دوران خلفا به وجود آمده، در عبارات کوتاه و پرمعنی و بسیار داغ و مؤثر شرح می‌دهد و با صراحت این حقیقت را بیان می‌کند که بعد از رسول خدا (ص) او از همه شایسته‌تر برای انجام این مقام بود و شدیداً تأسف می‌خورد که چرا خلافت از محور اصلی خود تغییر داده شد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۲۲/۱). در طول این خطبه، امام، ماجراهای به خلافت رسیدن خلفای سه‌گانه را مطرح می‌کند و در بخشی از خطبه ششقیه درباره شخصیت عثمان می‌فرماید: «إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلِفِهِ وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَىٰ أَنْ أَنْتَكْتَ عَلَيْهِ فَتَلُهُ وَأَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ» (خطبه/۳)؛ تا آن که سومی به حکومت رسید، کسی که دو پهلوییش از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود [برنامه‌اش جز انباشتن شکم و تخلیه آن نبود] و دودمان پدری او از بنی‌امیه به همراهی او برخاستند و چون شتر گرسنه‌ای که گیاه تازه بهاری را با ولع می‌خورد، بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند، منظور حضرت این است که عثمان آن‌قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت و شکم بارگی نابودش ساخت (امینی، ۱۳۹۲: ۸۳۷). حضرت در این قسمت

از خطبه از جمله‌ای خبری استفاده نموده‌اند؛ اما از قرائن جمله پیداست که این جمله با هدف تهکم و استهزاء خلیفه سوم بیان شده است.

(ب) خطبه ۱۳: «در سال ۳۶ هجری پس از پایان یافتن جنگ در نکوهش مردم بصره» حضرت علی(ع) در قسمتی از این خطبه می‌فرماید: «كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتَّبَاعَ الْبَيْهِيْمَةِ رَعَا فَاَجَبْتُمْ وَعَقِرَ فَهَرَيْتُمْ اَخْلَاقَكُمْ دِقَاقٌ وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ وَ دَيْنُكُمْ نِفَاقٌ وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ وَالْمَقِيْمُ بَيْنَ اَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِدَنْبِهِ»: «شما سپاهیان آن زن بودید و پیروان آن چهارپایان، بانگ کرد و اجابتش کردید و وقتی کشته شد، فرار کردید. خلق و خویتان، فرومایگی و پیمان‌هایتان، گسستگی و دینتان، دورویی و آبتان، شور است. آن کس که در میان شما می‌زید، گرفتار کیفر گناه خویش است.»

در این بخش از خطبه، امیرمؤمنان(ع) نخست به اعمال زشت و صفات مذموم اهل بصره که مخاطبان وی بوده‌اند، اشاره کرده و هفت نکته را یادآور می‌شود. علامه جعفری به زیبایی این نکات را بیان داشته است که ذکر آن، ما را در درک سخن حضرت، یاری می‌کند. ایشان می‌نویسد: «در آغاز حضرت می‌فرماید: «شما لشکر آن زن بودید». درست است که آتش‌افروزان اصلی جنگ جمل، «طلحه» و «زبیر» بودند ولی بی‌شک بیشترین چیزی که مردم را به شرکت در این جنگ خانمانسوز تشویق می‌کرد، حضور عایشه با آن سوابقی که با پیامبر اسلام(ص) داشت، بود. به همین دلیل علی(ع) اهل بصره را لشکر زن خطاب می‌فرماید. در توصیف دوم می‌فرماید: «شما پیروان چهارپا-یعنی شتر عایشه- بودید» سپس به بیان دلیل آن پرداخته و می‌فرماید: «تا زمانی که شتر صدا می‌زد و نعره می‌کشید به صدای او پاسخ می‌دادید و جنگ می‌کردید اما همین که شتر پی شد فرار کردید»؛ در سومین و چهارمین و پنجمین توصیف، به وضعیت اخلاقی آنها پرداخته‌اند. تعبیر به «دقاق» که از ماده «دَقَّت» و در اینجا به معنای خردی و پستی است اشاره به دنیاپرستی «بصریان» و آلودگی‌ها و هوسرانی‌های آنان است و پیمان‌شکنی آنها، اشاره به آن است که در آغاز با امام بیعت کردند سپس بیعت خود را شکسته، به دشمنان پیوستند. در توصیف ششم می‌فرماید: «آب شما شور و تلخ و بدمزه است». مذمت از آب آنها در واقع نوعی مذمت از اخلاقشان است. سپس به سراغ توصیف هفتم خود رفته و می‌فرماید: «آن کسی که در میان شما اقامت گزیند، در دام گناه گرفتار آید»؛ چرا که وسوسه‌های نفس شیطانی، او را به شرکت در گناه دعوت می‌کند و یا حداقل در برابر گناه شما سکوت می‌کند» (جعفری، ۱۳۷۶: ۱۳۴).

آن‌چنان که مشخص است، جمله‌های خبری به کار گرفته شده در این خطبه، بدون تردید غرض ثانوی تهکم را در خود دارند و به نظر می‌رسد که هدف از بیان این جملات، هم می‌تواند تحقیر لشکریان جمل باشد و هم تنبیه آنها به منظور ندامت و پشیمانی از کردارشان.

(ج) خطبه ۳۴: «نکوهش از سستی کوفیان در مقابله با خوارج در سال ۳۸ هجری» «...إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَىٰ جِهَادٍ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي عَمْرَةٍ وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ»: «...چون شما را به جهاد با دشمنان فرا خواندم چنان چشمتان گرد می‌شود که گویی به مرداب مرگ

افتاده‌اید و از فرط مستی از خود بیگانه شده‌اید». این خطبه را امام پس از پایان جنگ نهروان ایراد فرموده است. از ظاهر کلام ابن‌ابی‌الحدید استفاده می‌شود که امام(ع)، خطبه را در همان سرزمین نهروان بیان فرموده است. درحالی‌که از نصر بن مزاحم نقل می‌کند که ایشان، «خطبه مذکور را پس از بازگشت از نهروان و مشاهده سستی سپاهیان در آمادگی برای جنگ با شامیان، در کوفه ایراد کرد» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۶: ۱۹۲/۲)؛ اما آن‌چه که ما در این خطبه به دنبال آن هستیم، سخنی تهکم‌آمیز از امام(ع) است. ترکیب «دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ» نوعی کنایه و نشان‌دهنده ترس است. این جمله در عین خبری بودن، غرضی ثانویه را در بطن خود دارد. این غرض، همان تهکم است.

د) خطبه ۳۶: «تلاش در هدایت خوارج نهروان در سال ۳۸ هجری»

در بخشی از این خطبه، حضرت(ع) به نهروانیان بیم می‌دهد و آنان را مردمانی سبک مغز و سفیه می‌شمارد و می‌فرماید: «... وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ الْهَامِ السُّفَهَاءِ الْأَحْلَامِ وَكَمْ آتٍ لَّا أَبَا لَكُمْ بُجْرًا وَلَا أَرَدَتْ لَكُمْ ضُرًّا»؛ «...ای هرزاندیش‌ها و سبک‌مغزان بی‌ریشه، من که این فاجعه را به بار نیاورده‌ام و هرگز زیان شما را نخواسته‌ام».

ممکن است دو جمله «وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ الْهَامِ» و «سُّفَهَاءِ الْأَحْلَامِ» تأکید بر سفاکت و نادانی جماعت

نهروان باشد و ممکن است که جمله نخست اشاره به سبک‌سری آن‌ها باشد که با کم‌ترین چیزی، تغییر فکر و تغییر مسیر می‌دادند و یک روز طرفدار شدید حکمیت بودند و روز دیگر دشمن سرسخت آن و جمله دوم اشاره به کم‌فکری آنان است؛ چرا که توطئه‌های دشمن را که یکی پس از دیگری صورت می‌گرفت و قرائن آن برای همه هوشمندان آشکار بود، نمی‌دیدند و درک نمی‌کردند و همین مسأله سبب شد که بارها فریب لشکر معاویه و اطرافیان او را بخورند و در مسیری گام بگذارند که سبب بدبختی آن‌ها و مصیبت برای جهان اسلام بوده است. حضرت در پایان سخن، بار دیگر بر این حقیقت تأکید می‌فرماید که این بلاهایی که دامن‌گیر شما شده است از سوی خود شماست و من هیچ‌گونه دخالتی در آن نداشته‌ام که به مبارزه با من برخاسته‌اید و شمشیرها برکشیده، راهی این میدان گشته‌اید.

جمله «لَا أَبَا لَكُمْ» ممکن است از قبیل دشنام باشد که مفهوم آن در زبان فارسی «ای بی‌پدران»

می‌شود و اشاره به این است که «شما افرادی هستید که تربیت خانوادگی صحیح ندارید و نیز ممکن است از قبیل نفرین باشد؛ یعنی خداوند پدرتان را از میان بردارد که در واقع کنایه از خوار و ذلیل گشتن است؛ زیرا از دست دادن پدر مخصوصاً در دوران کودکی و آغاز جوانی، سبب خوار و ذلیل گشتن است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۷۶/۲). به هر حال این سه جمله، هر کدام از این معناها را که دارا باشند، به قلمرو استهزاء و بیان خبر با غرض تهکم، پای گذاشته‌اند؛ لازم به ذکر است که هر کدام از این سه جمله در نوع خود دربردارنده تحقیر است، اما همان‌طور که در ابتدای خطبه ذکر شد، مجموع این خطبه و این جملات با هدف تلاش برای بیداری و توبه خوارج بیان شده است.



هـ) خطبه ۵۸: «در نکوهش خوارج»

«أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ وَلَا بَقِيَّ مِنْكُمْ آثَرٌ»؛ «باد ریگ‌انگیز بر شما بوزد، به‌صورتی که کسی از فاسدان را زنده باقی نگذارد».

جمله اول با توجه به معنی «حاصِب»؛ «طوفان شدیدی که سنگریزه‌ها را به حرکت در می‌آورد و گاه، قافله‌ها در زیر آن دفن می‌شوند، نوعی نفرین شدید درباره این گروه از خوارج است که خداوند آن‌ها را با بلاهای آسمانی نابود کند و یا می‌تواند کنایه از طوفان‌ها و بلایای اجتماعی باشد که سرانجام دامان آن‌ها را خواهد گرفت. در جمله دوم با توجه به این که «آثَر» به معنی کسی است که اخباری را نقل می‌کند؛ اشاره به این است که همه شما نابود شوید و حتی یک نفر باقی نماند که اخبار شما را برای دیگران نقل کند» (مغنیه، ۱۳۸۷: ۲۳/۲). امام(ع) این سخن را هنگامی ایراد فرمود که گروهی از خوارج که خود پیشنهاد «حکمیت» را در «صَفِین» کرده بودند، از آن بازگشتند و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سر دادند و به‌طور بی‌شرمانه‌ای به امام(ع) پیشنهاد کردند که او هم اعتراف به کفر کند و سپس توبه نماید تا برای جنگ با شامیان او را همراهی کنند. امام(ع) در پاسخ آنها فرمود: «طوفانی (از بلاها) بر شما مسلط شود و همه شما نابود شوید! این چه پیشنهادی است که به من می‌کنید؟! آیا بعد از ایمانم به خدا و جهادم با رسول‌الله(صلی الله علیه و آله و سلم) به کفر خویش گواهی دهم؟!» این جمله نشان می‌دهد که حضرت از رفتار و کردار خوارج به تنگ آمده است و از شدت خستگی و تنفر از این جماعت دورنگ، آن‌ها را به باد نفرین می‌گیرد.

### ۳-۱-۲. انشا در غرض ثانوی تهکم

جمله‌های انشایی به جمله‌هایی گفته می‌شود که احتمال صدق و کذب ندارد و به دو گونه طلبی و غیرطلبی تقسیم می‌شود (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۱۲۹)؛ اما آنچه در علم بلاغت موردنظر است گونه طلبی این قسم از جمله‌هاست که شامل امر، نهی، استفهام، تمنی و نداء می‌شود. در این مجال، در بخش‌های جداگانه به ذکر نمونه‌هایی از ساختارهای امر، استفهام و ندا که با غرض تهکم یا استهزاء بیان شده است، خواهیم پرداخت.

**الف) امر:** در خطبه ۱۳۵ نهج البلاغه، حضرت علی(ع) خطاب به مغیره پسر اُخنس می‌فرماید:

«...أَخْرَجَ عَنَّا أَبَعَدَ اللَّهِ نَوَاكُ ثُمَّ أَبْلَغَ جَهْدَكَ فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ»؛ «از نزد ما بیرون شو! خدا مقصد تو را دور کند (و هرگز به مقصود نرسی) برو و هر چه در توان داری به کار گیر! خدا تو را زنده نگذارد، اگر آن چه در توان داری به کار گیری!؛ یعنی تو کوچک‌تر از آن هستی که مرا تهدید کنی، پس هر چه در توان داری به کار گیر تا بدانی که کاری از تو ساخته نیست و بیچاره و بدبخت کسانی که حامیانی همچون تو دارند» {م}. هنگامی که امام علی(ع) در مسجد کوفه مشغول سخنرانی بود، اشعث بن قیس به یکی از مطالب امام، اعتراض کرد و گفت: این سخن به زبان شماسست، نه به سود شما. امام(ع) با نگاه تندی به او

نگریست و خوی پلید او را برای مردم فاش کرد و در آخرین جمله، مغیره را به شدت تحقیر کرد و فرمود: «أَخْرَجْنَا أَبْعَدَ اللَّهِ نَوَاكُ ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ».

دو جمله «أَخْرَجْنَا» و «ابْلُغْ جَهْدَكَ» جملاتی امری هستند که در مقام استعلاء و وجوب که از شروط غرض اصلی امر هستند، بیان نشده‌اند. هر چند استعلاء در امر مذکور، وجود دارد اما می‌توان گفت که غرض امیرمؤمنان (ع) از این امر، تهکم و توبیخ مخاطب خویش است و هدف از آوردن چنین تهکمی، تخریب شخصیت پر از نفاق مغیره است.

**ب) استفهام:** غرض اصلی استفهام همان‌طور که از لفظ استفهام برمی‌آید، طلب فهم و اطلاع از چیزی است که گوینده از آن بی‌اطلاع است اما گاه این شکل کلامی به قصد تهکم و یا استهزای مخاطب به کار می‌رود. در خطبه‌های نهج‌البلاغه مواردی از این ساختار دیده می‌شود که چند نمونه در ذیل می‌آید:

ب-۱) خطبه ۱۹: «خطاب به اشعث بن قیس ایراد گردیده که هنگام سخنرانی حضرت (ع)، به یکی از مطالب حضرت اعتراض کرد و گفت: این سخن، به زبان شماسست نه به سود شما. حضرت (ع) می‌فرماید: «مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي؟» «تو چه می‌دانی که چه چیزهایی به سود یا به زیان من است؟»

در روایتی آمده است که «حضرت علی (ع) بر منبر کوفه، خطبه می‌خواند و درباره «حکمین» که بعد از جنگ صفین مصیبت بزرگی برای جهان اسلام به بار آوردند، سخن می‌گفت. یکی از یارانش درخواست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان تو ما را از قبول حکمیت نهی فرمودی سپس به آن امر کردی. ما نمی‌دانیم کدامیک از این دو کار بهتر است. حضرت دو دست خود را به یکدیگر زد و فرمود: «هذا جزء من ترك العقدة»؛ «این کیفر کسی است که رأی صحیح را رها کند». شما نیز سخن من را در کار حکمین نپذیرفتید و اصرار کردید که من در برابر آن تسلیم شوم، ولی اشعث چنین پنداشت که مفهوم سخن این است که این جزای من است که راه صحیح را رها کردم و لذا اعتراض کرد و آن سخن را بر زبان آورد» (حسینی خطیب، ۱۳۴۶: ۳۶۸/۱). حضرت، خطبه خود را با این جمله استفهامی آغاز می‌کند و مطابق آن چه در این سخن آمده امیرمؤمنان علی (ع) در پاسخ اعتراض اشعث نخست می‌فرماید: «مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي؟» «تو چه می‌دانی چه چیز به زیان من است یا به سود من؟!». اشاره به این که تو اصلاً مفهوم سخن مرا نفهمیدی که چه می‌گویم و اشاره به چه نکته‌ای می‌کنم. منظور من دعوت مسلمین به اتحاد و اشاره به اشتباهی است که در مسأله قبول «حکمین» کردند تا دیگر این‌گونه کارها را تکرار نکنند. اما تو مطلب را وارونه فهمیدی!

این جمله استفهامی یقیناً با غرض سؤال و اخذ پاسخ، بیان نشده است؛ بلکه مفهوم آن تهکم و توبیخ اشعث است. با توجه به این که اشعث بدون این که منظور حضرت را بفهمد، سخنی ناشایست بر زبان رانده، می‌توان گفت که احتمالاً هدف حضرت، تحقیر وی است. از طرفی هم شاید حضرت سخن خود را به این دلیل با تهکم آغاز کرده‌اند که عوام‌الناس حرف اشعث را باور نکرده و خام او نشوند.

ب-۲) خطبه ۳۹: «پس از حمله نعمان بن بشیر به بعضی از مناطق عراق، در نکوهش یاران به دلیل سستی آن‌ها در امر جهاد»

«لَا أَبَا لَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ أَمَا دِينَ يُجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِسُكُمْ؟»؛ ای بی‌تبارها! در یاری پروردگارتان چه چیزی را چشم دارید؟ آیا دینی‌تان نیست که زمینه اتحادتان شود؟ یا حمیتی در شما نیست تا شما را برانگیزد؟

حضرت در این فراز از خطبه، جملاتی بیان فرمود که از نهایت تهکم برخوردار است. عبارت «لا ابا لكم...»، توهین بزرگی است که اگر سر سوزنی غیرت در وجود مخاطبین بود، باید به خود می‌آمدند و در صد جبران مافات برمی‌آمدند. کلمه «لا ابا لكم» یعنی بی‌اصل و بی‌هویت. حضرت از آن‌ها سؤال می‌کند که شما اگر می‌خواهید خدا را یاری کنید در انتظار چیستید؟ دین شما، اجازه دفاع نمی‌دهد یا غیرت شما؟ این دو جمله استفهامی به کار رفته در این خطبه نیز نمی‌تواند با غرض اصلی استفهام بیان شده باشد؛ بلکه حضرت به منظور تنبیه و هشیار نمودن یاران خود از اسلوب تهکم بهره جسته‌اند. قطعاً زبان نیشدار و پرکنایه، اثر بیشتری در تنبیه افراد دارد.

### ج) ندا

ج-۱) خطبه ۲۷: «وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هجری و سستی مردم به امام ابلاغ شد». «... يَا أَشْيَاءَ الرَّجَالِ وَ لَا رَجَالٍ»؛ «... ای مرد نمایان نامرد!».

این خطبه که به خطبه جهاد معروف است از مشهورترین خطبه‌های مولا محسوب می‌شود و تمام خطبه بر محور جهاد دور می‌زند. در «بخش نخستین آن، اهمیت جهاد و آثار مهم آن با بیان بسیار گویا و زیبا، تشریح و نیز پیامدهای ترک آن برای امت‌ها تبیین شده است» (جعفری، ۱۳۷۶: ۱۳۳/۲). در این قسمت از خطبه که ذکر شد، امام(ع) اصحاب خود را «مردنمایان نامرد» خطاب می‌کند. این جمله ندایی قطعاً با هدف و غرض اولیه اسلوب ندا بیان نشده است؛ بلکه غرضی دیگر را در پی دارد که بی‌تردید تهکم و استهزاء است. در این جمله نیز می‌توان گفت که هدف و غرض حضرت از آوردن چنین تهکمی، تنبیه و بیداری مردم انبار است؛ چرا که آنها در جهاد، سستی کرده و اجازه دادند که سربازان معاویه به راحتی به اموال آنان دست یابند.

ج-۲) خطبه ۱۳۵: «مشاجرهای بین امام(ع) و عثمان در گرفت. مغیره پسر احنس که یکی از منافقان بود به عثمان گفت: من او را کفایت می‌کنم. امام علی(ع) این سخنان را خطاب به مغیره فرمود: «يَا اِبْنَ اَللَّعِينِ اَلْأَبْتَرِ وَ الشَّجَرَةَ اَلَّتِي لَا اَصْلَ لَهَا وَ لَا فَرْعَ...»؛ ای لعین زاده ابتر و ای درخت بی‌ریشه و شاخ و بر!...

تعبیر به «لعین» درباره احنس بن شریق (پدر مغیره) به خاطر این است که او از سران منافقین بود که در فتح مکه ظاهراً مسلمان شد در حالی که در دل، اسلام را قبول نداشت و «پیامبر اکرم(ص) برای جلب قلب او به اسلام مقدار قابل ملاحظه‌ای از غنائم «حنین» را به او بخشید و یکی از برادران مغیره در روز

جنگ احد در صف کفار بود و به دست علی(ع) کشته شد. به همین جهت، مغیره، کینه آن حضرت را در دل داشت» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۹۶/۵). گفتنی است که عداوت و کینه این خانواده نسبت به علی(ع) ادامه یافت تا آنجا که فرزند مغیره به نام عبدالله در جنگ جمل در برابر حضرت ایستاد و کشته شد؛ اما این که حضرت، از پدر وی به «أبتر» تعبیر می‌کند نه به خاطر این است که فرزندی نداشت، بلکه أبتر در این جا به معنی بریده از خیر و سعادت است یا بریده از حیث نسب. به خاطر این که فرزندان افراد فاسد و نالایقی بودند که در حکم عدم بودند و اما تعبیر به درختی که نه ریشه دارد و نه شاخه، کنایه از حقارت این دودمان و سقوط آنها از درجه اعتبار و بی‌ارزش بودن در انظار عمومی است. در این قسمت از خطبه نیز غرض حضرت از آوردن جمله با اسلوب ندا، تهکم، تحقیر و تخریب شخصیت مغیره است.

### ۳-۲. تهکم در خطبه‌ها با تکیه بر علم بیان

سکاکی علم بیان را این‌گونه تعریف نموده است: «علم بیان علمی است که به وسیله آن می‌توان یک معنی واحد را به شیوه‌های مختلف ایراد کرد بر وجهی که بعضی از آن شیوه‌ها در دلالت بر معنی، واضح‌تر از بعضی دیگر باشد و با آشنایی بر این علم از خطا در مطابقت کلام جلوگیری می‌شود» (فؤال عکّاوی، ۱۴۱۷: ۲۷۰). از جمله مسائل مهمی که در علم بیان مطرح می‌گردد، تشبیه و استعاره است. البته این علم شامل موارد دیگری چون مجاز و کنایه نیز می‌گردد، اما در بحث موردنظر (تهکم)، تأکید نگارندگان بر روی دو صنعت تشبیه و استعاره است.

### ۳-۲-۱. نمونه‌های تشبیه با غرض تهکم

تشبیه در لغت به معنای «تمثیل و در اصطلاح به معنی بستن عقد مشابهت بین دو چیز یا بیشتر است که مقصود، مشارکت آنها در یک یا چند صفت برای تبیین غرضی است که متکلم در ذهن می‌پروراند و دارای چهار رکن اصلی مشبّه، مشبّه به، ادات تشبیه و وجه شبه است» (هاشمی، ۲۵۶: ۱۳۸۸). چند نمونه از این عنصر بیانی که در کلام امیرمؤمنان در غرض تهکم و استهزاء به کار گرفته شده عبارتند از:

الف) خطبه ۱۷: «پیرامون رهبران نالایق»

«... فَهُوَ مِنْ لُبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسَجِ الْعَنْكَبُوتِ»؛ در حالی که تار و پود بافته‌هایش، سستی تارهای درهم تنیده عنکبوت را ماند.

در این خطبه، امام به معرفی کسانی می‌پردازد که ادعای قضاوت دارند و در مسند آن نشسته‌اند، لیکن لیاقت و شایستگی آن را ندارند و ادعاهایشان کذب است. در این قسمت از این خطبه، امام(ع)، آنان را به عنکبوتی تشبیه می‌کند که تارهای سستی بافته‌اند و استدلال‌های آنها به راحتی قابل تخریب است. «عنکبوت به خاطر سستی تارهایش در بین مردم، ضرب‌المثل شده است. چنین کسی که ادعای دروغین قضاوت را دارد، هنگامی که شبهات و مشکلات مردم به او ارجاع داده شود تا آن را حل و فصل نماید و حق را به حق‌دار برساند، نمی‌تواند به درستی از عهده آن برآید و براهین وی از هم تفکیک‌شده و رسوا خواهد شد» (الموسوی، ۱۴۱۸: ۱۶۹/۱). در این عبارت، استدلال‌های مرد قاضی، مشبه و تارهای در هم

تنیده عنکبوت مشبه به است و هدف از آوردن چنین تشبیهی می‌تواند تهکمی را در پی داشته باشد که غرض از آن تهکم، هشیار ساختن عوام‌الناس از وجود چنین غافلانی است.

(ب) خطبه ۳۴: «در نکوهش کوفیان»

«...ما أتمم إنا كِبَلٌ ضَلَّ رُعَاتُهَا»؛ ...تنها و تنها اشتران بی ساربان را مانده‌اید که از هر سوشان فراهم آورند، از دیگر سو پراکنده شوند.

ابن‌ابی‌الحدید از نصر بن مزاحم نقل می‌کند که «امام، خطبه مذکور را پس از بازگشت از نهروان و مشاهده سستی سپاهیان در آمادگی برای جنگ با شامیان در کوفه ایراد کرد» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۶: ۱۹۲/۲). سپاهیان به اشتران بی‌ساربان که از هر طرف آنها را جمع می‌کنی از طرف دیگر پراکنده می‌شوند، تشبیه شده‌اند. «این تشبیه اشاره به آن است که اراده یاران حضرت، ضعیف گشته و نتوانستند حول مصلحتی که دنیا و آخرت آنها را تضمین می‌کرد، پایدار و استوار بمانند» (البحرانی، ۱۴۲۰: ۷۹/۲). واضح است که این تشبیه با غرض تهکم و در تویخ یاران به کار رفته است.

(ج) خطبه ۱۲۳: «در جنگ صفین خطاب به سربازان خویش فرمود»

«وَكَاؤِي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَشِيْشَ الضَّبَابِ، لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا، وَلَا تَمْنَعُونَ ضَيْمًا»؛ گویا شما را می‌بینم که بی آن که حقی را به چنگ آورده باشید و یا ستمی را راه بسته باشید، سوسمارگونه به واپس می‌خزید.

این تشبیه ممکن است اشاره به این باشد که سوسمارها هنگامی که به‌طور گروهی حرکت می‌کنند به هم می‌خورند و از برخورد آنها به هم صدایی برمی‌خیزد، یعنی «هنگام فرار، آنچنان وحشت زده‌اید که بی‌اختیار به هم می‌خورید و صدای به هم خوردن شما به هم خوردن صدای به هم خوردن شما می‌رسد» (مغنیه، ۱۳۸۸: ۲۲۸/۲). در این تشبیه، سوسمارها و صدای برخورد آنها به یکدیگر، مشبه به و یاران حضرت در لحظه فرار، مشبه است. تهکمی که در این مثال شاهد آن هستیم، هم می‌تواند از روی تحقیر آنها باشد و هم می‌تواند جهت هشیار و تنبیه یاران بیان شده باشد؛ اما با توجه به این که حضرت جز در مواردی خاص لب به تحقیر و توهین نمی‌گشایند، این مثال، بیشتر می‌تواند با دلیل تنبیه بیان شده باشد.

### ۳-۲-۲. نمونه‌های استعاره تهکمی

آنچه که در این بحث در رابطه با استعاره به آن خواهیم پرداخت، استعاره تهکمی است؛ یعنی آوردن فعلی به‌جای فعلی دیگر با نیت تهکم و استهزاء. مثلاً آوردن وعد به جای وعید، مدح به جای ذم، بشارت به‌جای اذار و ... در قرآن کریم، در مواردی بسیار، به زیبایی هر چه تمام‌تر این ساختار به کار رفته است. خداوند در آیه ۲۴ سوره انشقاق می‌فرماید: ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾؛ پس آنها را به عذابی دردناک بشارت بده که در این آیه، خداوند متعال، تهدید به عذاب را تعبیر به مژده دادن به عذاب فرموده است و یا این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (نساء/۱۳۸). منافقان را بشارت بده که عذابی دردناک خواهند داشت. در برخی از خطبه‌های نهج‌البلاغه نیز این ساختار، دیده می‌شود، از جمله:

الف) خطبه ۹: «انتقاد از هیاهوی مهاجمان به بصره»  
 «وَقَدْ أَرْعَدُوا وَأَبْرَقُوا»؛ آنان با رعد و برق‌های دروغین، غرشی کردند.

این خطبه را امام بعد از جنگ جمل بیان فرمودند و این قسمت از خطبه اشاره به سخنانی است که طلحه و زبیر و یاران آنها در آغاز جنگ، بیان کرده بودند و غوغایی به راه انداخته بودند ولی سرانجام کاری از پیش نبردند و شکست خوردند. این تشبیه زیبا «اشاره به ابرهایی است که رعد و برق فراوانی ظاهر می‌کنند و به مردم نوید باران و پربرکتی می‌دهند؛ اما سرانجام بی آن که قطره‌ای بیارد، پراکنده و متلاشی می‌شوند» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۷۴/۱). در واقع استفاده از این افعال می‌تواند برای تشبیه کسی به کار رود که جهت کار مهمی آماده‌شده تا به امری فوق‌العاده دست بزند؛ اما امام، این تشبیه را برای طلحه و زبیر و یاران آن دو، به کار بردند و گویا هدف امام از استفاده این افعال به سخره گرفتن آن دو نفر است. همان‌طور که می‌بینیم، حضرت، افعالی را به جای افعال دیگری به کار گرفته‌اند و در حقیقت از صنعت استعاره تهکمیه جهت تفهیم مقصود خود بهره جسته‌اند.

ب) خطبه ۳۲: «پیرامون پیوند فتنه جمل با کاخ سبز»  
 «...فَإِنْ أَبَوْا أُعْطِيَتْهُمْ حَدَّ السَّيْفِ»؛ اگر سرپیچند، تیزی شمشیر را به آنها هدیه می‌دهم.

این خطبه در واقع خطاب به اصحاب جمل ایراد شده است؛ در این قسمت از خطبه، امام(ع) می‌فرماید: «من آنها را به سوی حق دعوت کردم؛ حال اگر از من پیروی کنند و توبه کرده و دعوتم را لیبیک گویند، از آنها می‌گذرم و توبه‌شان نزد پروردگار، مقبول خواهد بود، اما اگر سرپیچی کرده و در مقابل من بایستند، تیزی شمشیر را تقدیم آنها خواهم کرد» (البحرانی، ۱۴۲۰: ۱۴۴/۱)؛ اما شاهد مثال ما در این خطبه، فعل «أعطيتم» است که استفاده از آن در این جایگاه، در قلمرو استعاره تهکمیه است. مصدر «إعطاء» غالباً برای هدیه دادن و تقدیم کالایی ارزشمند به کار گرفته می‌شود اما امام(ع) در این‌جا این فعل را برای تیزی شمشیر خود استفاده کرده و با بیانی طنزگونه، ناکتین را تهدید به مرگ می‌کند. نمونه‌های بسیار دیگری نیز در گفتار امام(ع)، نشان از به‌کارگیری این اسلوب بلاغی از سوی حضرت دارد که طرح آن‌ها و پرداختن بدان‌ها، مجال دیگری را می‌طلبد.

#### ۴. نتیجه‌گیری

ساختارهای مختلف کلام هر کدام اغراض بلاغی خاصی را به خود اختصاص می‌دهند و انسان بلیغ آنست که در راستای ارائه غرض خود، ساختار مناسب را برگزیده، کلام خویش را مطابق مقتضای حال و مقام مخاطب، بیان دارد. از جمله این ساختارها، اسلوب تهکم است که در این وجیزه بدان، پرداخته شد. پس از بررسی تحلیلی این موضوع در خطبه‌های ارزشمند نهج‌البلاغه، نمونه‌های بسیاری از این اسلوب، استخراج شد اما با توجه به محدودیت بیان همه موارد در این مجال اندک، به ذکر چند نمونه از هر مبحث بسنده کردیم. با این حال نتایج حاصل‌شده را می‌توان این‌گونه بیان داشت که: بیشترین استفاده حضرت از

اسلوب تهکم در خطبه‌هایشان، با تکیه بر علم معانی است و همان‌گونه که در فرضیه گفته شد، ساختار تهکم در خطبه‌های نهج‌البلاغه، بیشتر به شکل خبر در غرض ثانویه آمده است تا انشاء. همچنین مشخص گردید علیرغم اینکه استعاره تهکمیه بیشترین شاخصه این اسلوب است و در کتاب‌های مختلف بلاغت اسم تهکم در کنار استعاره تهکمیه، نظر خواننده را به خود جلب می‌کند، اما میزان استفاده از این استعاره در خطبه‌ها، کم‌رنگ‌تر است. در چرایی استفاده حضرت از این اسلوب، بی‌تردید نمی‌توان نظری قطعی ارائه کرد اما شاید بتوان گفت: دلیل استفاده حضرت از این ساختار در بیشتر خطبه‌ها، تنبیه و بیداری دوستان و یاران خویش است و فقط در مواردی خاص که ایشان امیدی به بیداری مخاطبین خود ندارند از این اسلوب جهت تحقیر و توهین استفاده نموده‌اند. دیگر اینکه هر چند اسلوب تهکم، گاه از رسم ادب، دور می‌شود اما در بسیاری از مواقع، می‌تواند اثرگذاری بیشتری در مخاطب داشته باشد که بی‌تردید دلیل استفاده حضرت از تهکم در اثنای سخنانشان، نیل به همین هدف است.

## منابع

- قرآن کریم.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. (۱۳۸۶). شرح نهج البلاغة. چاپ پنجم. مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع).
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۹۹۸). لسان العرب. تعلیق: علی شیری. الطبعة الاولى. لبنان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- امینی، عبدالحسین. (۱۳۹۲). گزیده‌ای جامع از الغدير. ترجمه: محمدحسین شفیعی شاهرودی. قم: مؤسسه میراث نبوت.
- البستانی، بطرس. (۲۰۰۹). قاموس محیط المحيط (قاموس عصری مطول للغة العربية). بیروت: دار الکتب العلمیة.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر. (۱۴۱۱). مختصر المعانی. قم: دارالفکر.
- جرجانی، عبدالقاهر علی بن محمد. (۱۳۶۰). التعريفات. ترجمه: عمران علیزاده. تهران: انتشارات وفا.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۶). ترجمه و تفسیر نهج البلاغة. چاپ سوم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حسینی خطیب، عبدالزهراء. (۱۳۴۶). مصادر نهج البلاغة و أسانیده. لبنان. بیروت: دار الزهراء.
- الحموی، تقی‌الدین ابی‌بکر علی. (۱۹۸۷). خزنة الأدب و غاية الأرب. الطبعة الاولى. لبنان. بیروت: منشورات دار و مكتبة الهلال.
- رضایی هفتادری، غلامعباس؛ الیاسی، حسین. (۱۳۹۴). «جلوه‌هایی از ایجاز حذف در خطبه‌های نهج-البلاغة». فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغة. شماره ۹، ۱۵۵-۱۳۷.
- رنجبر، احمد. (۱۳۸۵). بدایع. چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۶۳). تفسیر المیزان. تهران: نشر امیرکبیر.
- فوّال عکّاوی، إنعام. (۱۴۱۷). المعجم المفصل فی علوم البلاغة البديع والبيان والمعانی. الطبعة الثانية. لبنان. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- العلوی، یحیی بن حمزه. (۲۰۰۷). الايجاز لأسرار كتاب الطراز فی علوم حقائق العجاز من العلوم البیانية والأسرار القرآنية. الطبعة الاولى. دار المرار الإسلامی.
- المصری، ابن ابی‌الأصبع. (۱۳۶۸). بدیع القرآن. مترجم سید علی میرلوحی. چاپ اول، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- معادینخواه، عبدالمجید. (۱۳۷۹). خورشید بی غروب (ترجمه نهج البلاغة). چاپ چهارم. تهران: نشر ذره.



- مغنیه، محمدجواد. (۱۳۸۷). فی ظلال نهج البلاغه. مترجم: محمدجواد معموری. چاپ اول. قم: دار الكتاب الإسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۰). پیام امام امیرالمؤمنین. چاپ اول. قم: دار الکتب الإسلامیة.
- الموسوی، عباس علی. (۱۴۱۸). شرح نهج البلاغه. الطبعة الاولى، لبنان. بیروت: دار الرسول الأکرم.
- هاشمی، احمد. (۱۳۸۸). جواهر البلاغه. الطبعة السادسة. قم: اسماعیلیان.